



در جستجوی اسوه محمد مهدی اسکندری

مظاهر مدرنیته و دنیای سکولار که در طی دوپست سال اخیر با سرعت هرچه بیشتر در فرهنگ و اجتماع مردم جهان رسوخ کرده است، مزاج فکری و نظری مردمان را تغییر داده و مدل و الگوی زیسته دیگری را پیش پای آن‌ها گذاشته است. در این دنیا چشم‌ها از آسمان به زمین آمده و بشر بیش از آن که به عوالم غیب بیندیشد، ذهن خود را درگیر پیچیدگی‌ها و فرمولاسیون زمین کرده است. کشور و جامعه ما گرچه هم‌چنان به عنوان آخرین سنگرها در برابر دنیای سکولار و تفکر مدرن شناخته می‌شود، اما سوالات و مسائل دنیای جدید، اذهان و افکار مردم ما را از مذهبی تا غیر مذهبی پر کرده است. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که شاید برای ما شیعیان از اهمیت خاصی برخوردار باشد، جایگاه اولیای دینی‌مان موسوم به چهارده معصوم در زندگی این عصر است. به راستی سیره و روش این حضرات چه چیزی دارد که بشر امروزی بتواند گم شده خود را در آن جست‌وجو کند؟ در دنیای هوش مصنوعی و ربات‌های پیشرفته قال الباقرو قال الصادق چه فایده‌ای خواهد داشت؟ اساسا امکان زندگی مطابق با الگوهای دینی چه نتیجه‌ای پیدا می‌کند؟ گریزی به حال حاضر جامعه می‌زنیم، حضرت فاطمه زهرا برای آن دختر نوجوان یا جوانی که از سر عقیده یا هیجانات متأثر از فضای مجازی فریاد «زن، زندگی، آزادی» سر می‌دهد یا آرامشش را در کافه‌های تنگ و تاریک و پردود خیابان انقلاب همراه با لاسیدن پسرهای «هرجایی» می‌یابد، چه افق راه‌گشایی دارد؟

برای پاسخ به این سؤال بحث را از سمت و سوی دیگری پیگیری می‌کنیم. حضرت پیامبر (ص) وقتی در یکی از مواقع، می‌خواهد دختر خود حضرت فاطمه زهرا (س) را معرفی کند، از عبارت جالبی بهره می‌برد. این معرفی در دوران حال حاضر که دنیا موضوع «زن» را مسأله خود قرار داده و به گوشمان شعراهایی از جنس «زن، زندگی، آزادی» می‌رسد در خور توجه است. پیامبر (ص) دختر خود را با عبارت «حوراء الانسیه» معرفی می‌کند که یعنی فرشته‌ای از جنس آدمیان. در اصل پیامبر می‌خواهد بگوید فاطمه (س) هم انسان است هم فرشته. فاطمه زهرا (س) با این تعریف سری در عرش دارد و پایی در فرش، دستی در ملکوت دارد و نگاهی به عالم مُلک. این عبارت تنها بیان یک عبارت محبت‌آمیز پدر به دخترش نیست چرا که هوا و هیجانات نفسانی بنا به نص صریح قرآن کریم از پیامبر به دور است: «ما یَنطِقُ عن الهوی» بشر از ابتدای خلقت تا به حال اسوه و الگوهای را برای چگونه زیستن انتخاب کرده است، انسان امروزی، در صدد است تا تمام الگوهای خویش را از زمین و انسان‌های زمینی انتخاب کند، وقتی می‌گوییم زمین، مقصود نه محدوده

جغرافیایی، بلکه آن وجه مادی صرف است که اساسا در آن همه چیز در همان خلاصه می‌شود. او توجه ندارد زمین گرچه مسأله است اما راه‌حل در آسمان‌ها است. به دنبال زمین و اهل آن بودن ما را بر آن داشته است که الگوهای ما کسانی باشند که در کف زمین بودهو خُلق و خو و تمام هستی‌شان محدود به تن باشد. جهل و یا عدم توجه به الگوی حقیقی، انسان را بر آن داشته تا خود را با قهرمانان خیالی و غیر حقیقی مأنوس کند و اقتدایش به مشی و روش قهرمانان غیر ملموسی چون اسپایدرمن و سوپرمن باشد. وقتی آسمان را از دست دادیم، زمین را با تخیل و خیال‌پردازی نگاه می‌کنیم. در چنین فضایی راهکار پیامبر (ص) این است که الگو باید «حوراء الانسیه» باشد. فاطمه را با قهرمانان خیالی و غیر حقیقی مأنوس کند و اقتدایش به مشی و روش قهرمانان غیر ملموسی چون اسپایدرمن و سوپرمن باشد. وقتی آسمان را از دست دادیم، زمین را با تخیل و خیال‌پردازی نگاه می‌کنیم. در چنین فضایی راهکار پیامبر (ص) این است که الگو باید «حوراء الانسیه» باشد. فاطمه زهرا (س) در عین زمینی بودن، آسمانی بود و در عین آسمانی بودن، زمینی. حضرت پیامبر (ص) با معرفی این‌چنینی از حضرت زهرا (س) چنین القا می‌کند که در دوران‌های مختلف، الگو باید کسی باشد چون فاطمه زهرا (سلام الله علیها). رهبری معظم در این باره تعبیر قابل توجهی دارند: «آن حضرت تجسم عالی‌ترین مفاهیم انسانی و اسلامی در مورد زن است، که به این‌ها باید توجه کرد؛ درس فاطمه زهرا بیش‌تر این موارد است. برخی از مفاهیم اسلامی مفاهیم اختصاصی است، مثل مادری، همسری، کدبانویی، تربیت فرزند؛ در همه این‌ها اوج قلّه تصوّر، حضرت فاطمه زهرا (س) است. در عرصه تربیت فرزند، در عرصه همکاری با شوهر، در عرصه‌های مشترک و در آن چیزهایی که بین زن و مرد مشترک است، مثل بندگی خدا و وظایف بزرگ مثل بندگی خدا و وضعیت فاطمه زهرا (س) یک وضعیت فوق‌العاده اعجاب‌انگیز و مهم است.» نکته نهفته‌ی سخنان حکیم انقلاب، سخن از جامعیت وجودی حضرت زهرا دارد. مهم نیست حضرت زهرا در جامعه بدوی عربستان باشد یا دنیای جدید برآمده از مدرنیته، تبلور جامعیت او همیشگی است.

خیرة الأحرار و سیده النساء

محمد عرشیا علی مدد

در بیستمین روز از قمر جمادی الثانی، خورشید برآمد و نور بر جهانیان تافت. چه زیبا گفت پدر مکتب تشیع، حضرت صادق (ع) که: «فاطمه نور اهل آسمان است.» فاطمه سلام الله علیها متولد شد در حالتی که پاک و پاکیزه بود. چون روی زمین قرار گرفت، چنان نوری از او فروتابید که تمام جهان غرق نور شد و در مشرق و مغرب زمین جایی نماند مگر اینکه با نور دختر پیامبر روشن شده باشد. مژده‌ی صدیقه طاهره (س) را خداوند به پیامبر داد: «إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكُوْثَرَ فَصَلِّ لِزَوْجِكَ وَأَنْحَرِ» یه یقین ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

دختر پیامبر

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» حضرت رسول (ص): «فاطمه پاره تن من است و هرکس او را بیازارد گویی مرا آزرده است.» احترام پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (س) بسی فراتر از احترام یک پدیده دخترش بود و این، حیرت دیگران را برمی‌انگیخت. پیامبر با آن همه شأن و عظمت، دست دخترش را می‌بوسیدند و هرگاه حضرت (س) بر ایشان وارد می‌شدند، به احترام ایشان از جای خود برمی‌خاستند. در شأن وصف حضرت زهرا، پیامبر کلمات والا و عجیب به کار می‌بردند، زمانی می‌فرمودند: «فاطمه یک شاخه گل است.» زمانی می‌فرمودند: «فاطمه پاره تن من است.» و گاهی نیز می‌فرمودند: «فاطمه، عزیزترین مردم نزد من است.»

سیره سیاسی در مقام انسان کامل

یک انسان کامل، ذو ابعاد است و در همه ابعاد به رشد و تکامل رسیده است. حال یکی از آن ابعاد، بعد سیاسی و مبارزاتی است. امام راحل در وصف ایشان اینگونه گفتند: «حضرت فاطمه زهرا (س) زنی بود که اگر مرد بود، نبی بود؛ زنی که اگر مرد بود بجای رسول الله بود.» رهبری و مدیریت سیاسی جامعه، برخورد مسئولانه تمامی افراد جامعه را در قبال خود می‌طلبد و در این رابطه جنسیت مطرح نیست. از این زاویه است که حضرت فاطمه «اولین شهیده راه ولایت» نام داشت. ایشان همچون سیاستمداری قهرمان در صحنه اجتماع حاضر می‌شدند و در دفاع از حق و عدالت، جان مبارک خویش را نثار می‌کردند. ایشان اما پس از وفات پیامبر (ص) فصلی جدید از زندگی را آغاز کردند که برای تحکیم پایه‌های انقلاب نوپای پیامبر اکرم و حفظ تداوم حکومت اسلامی، دست به احقاق حق و مبارزه گشودند و در جریان‌های سیاسی عظیمی حضور آشکار یافتند. رسول گرامی اسلام در حالی چشم به جهان فروبست که تشنگان قدرت، در کمین نشسته بودند و هنوز جنازه مبارک آن حضرت دفن نشده بود که منتظران فرصت در سقیفه جمع شدند و بر خلاف دستور خداوند و فرموده پیامبر (ص) خلافت را از علی (ع) گرفته و به دیگری سپردند و با تمام توان به صحنه سیاسی آمدند.

اسوه ولایتمداری

ولایت پذیری و حمایت همه جانبه ایشان از ولی خدا کاملاً نمایان بود. آن هم نه به عنوان این که امیر مؤمنان علی (ع) همسر ایشان بودند، بلکه به عنوان ولی و حجت خدا بود که حضرت (س) به دفاع از ایشان برخاستند. اولین اقدامی که ایشان انجام دادند و با رفتن به مسجد و خطبه خوانی به دفاع از آن پرداختند، تبیین مسئله امامت بود. ذکر شده که روزی حضرت فاطمه (س) در قبرستان بقیع گریه می‌کردند از ایشان پرسیدند: «چرا حق امام را نمی‌گیری؟» ایشان پاسخ دادند: «مثل امام مثل کعبه است؛ امام این نیست که بیاید و به دور ما انسان‌ها بچرخد، ما باید به گرد ایشان طواف کنیم و حمایت و یاری داشته باشیم.» یکی از شاخصه های ولایت پذیری حضرت زهرا (س) را می‌توان آنجا مشاهده کرد که وقتی می‌خواستند نفرین کنند و حضرت علی (ع) به ایشان این پیغام را می‌رساندند

که بگویید نفرین نکند، علی رغم میل باطنی خویش، این امر را اطاعت می‌کردند و نفرین نمی‌کردند. در واقع این اطاعت امر از ولی مسلمین جهان توسط حضرت فاطمه نشان از ولایتمداری بی چون و چرای ایشان دارد.

فرازی از وصیت نامه حضرت

حضرت زهرا در وصیت نامه خود، یک مبارزه سیاسی مستمر و مداوم انجام می‌دهند. بگونه‌ای که می‌فرمایند: «علی جان مرا شبانه غسل بده، شبانه کفن کن، شبانه تشییع کن، شبانه دفن کن و کسی از مزار من آگاه نباشد، مبادا کسی از این افراد که مورد بغض و کینه من هستند در نماز من شرکت کند.» حضرت با این وصیت، تا روز قیامت این سوال را در اذهان اهل تدبیر ایجاد کرد که چرا قبر امّ آبیها پنهان است؟ این چرایی و چیستی یک سمبل مبارزاتی با عنوان انسان کامل است.



دیر آمدم...

شاعر: حسن بیاتانی

دیر آمدم... دیر آمدم... در داشت می سوخت

هیئت، میان «وای مادر» داشت می سوخت

دیوار دم می داد؛ در بر سینه می زد

محراب می نالید؛ منبر داشت می سوخت

جانگاہ: قرآنی که زیر دست و پا بود

جانگاہ تر: آیات کوثر داشت می سوخت

آتش قیامت کرد؛ هیئت کربلا شد

باغ خدا یک بار دیگر داشت می سوخت

یاد حسین افتادم آن شب آب می خواست

ناصر که آب آورد سنگر داشت می سوخت

آمد صدای سوووت؛ آب از دستش افتاد

عباس زخمی بود اصغر داشت می سوخت

سربند یازهای محسن غرق خون بود

سجاد، از سجده که سر برداشت، می سوخت

باید به یاران شهیدم می رسیدم

خط زیر آتش بود؛ معبر داشت می سوخت

برگشتم و دیدم میان روضه غوغاست

در عشق، سر تا پای اکبر داشت می سوخت

دیدم که زخم و تشنگی اینجا حقیرند

گودال، گل می داد و خنجر داشت می سوخت

شب بود و بعد از شام برگشتم به خانه

دیدم که بعد از قرن ها در داشت می سوخت

ما عشق را پشت در این خانه دیدیم

زهرا در آتش بود؛ حیدر داشت می سوخت

فاطمه مظهریک زن مبارز و مسئول، در برابر زمان اش و سرنوشت جامعه اش. وی خود یک امام است، یعنی یک نمونه‌ی مثالی، یک تیپ ایده‌آل برای زن، یک اسوه، یک شاهد برای هر زنی که می‌خواهد شدن خویش را خود انتخاب کند. او با طفولیت شگفتش، با مبارزهی مداومش در دو جبهه خارجی و داخلی در خانه پدرش، در خانه‌ی همسرش، در جامعه اش، در اندیشه و رفتار و زندگی‌ش، چگونه بودن را به زن پاسخ می‌داد.



روز کدام دانشجو؟ حمیدرضا رجبی

اگر چه بیش از دو سال است که از دانشجو شدنم می‌گذرد اما «دانشجو بودن» هنوز برایم مبهم است و نمیدانم چرا در تقویم، یک روز خاص به نامش ثبت شده است. برای رهایی از این ابهام، به سراغ ویکی‌پدیا می‌روم و روز دانشجو را جست‌وجو می‌کنم تا ببینم که چه دستم را می‌گیرد. روز دانشجو سالگرد شهادت دانشجویانی است که در پی عادی‌سازی روابط دولت حاکم با آمریکا، پس از کودتای بیست و هشت مرداد، اعتراض کردند و با تیراندازی وحشیانه‌ی گارد سلطنتی سرکوب شدند. گرمی‌داشت این اتفاق و نام‌گذاری تاریخش به عنوان «روز دانشجو» کمی برایم گیج‌کننده است. فعالیت‌هایی که برای پاسداشت این واقعه انجام می‌شوند، نه تنها تصویری این‌چنینی از دانشجو منعکس نمی‌کند بلکه به نظر من با این مناسبت تاریخی ضدیت هم دارد. کافی است به پوسترها و بنرهای مناسبتی شهرداری نگاهی بیندازید تا میزان بی‌ربطی آن‌ها را با آن واقعه‌ی غم‌انگیز دریابید. شهرداری در این پوسترها سعی داشته از انگاره‌های تکرار شونده و نوستالژیک وام بگیرد و دانشجویی را توصیف کند که بسیار روزمره‌زده است و جز سرکلاس رفتن، حاضری زدن و نمره گرفتن، دغدغه‌ی دیگری ندارد. حتی بدتر، دانشجویی که حتی انگار برای درس خواندن هم به دانشگاه نیامده؛ قصدش از ابتداء ازدواج دانشجویی یا در رفتن از سربازی بوده؛ عموماً کلاس‌های ساعت هشت را خواب می‌ماند و فعالیت

در تشکل‌های دانشجویی را برای پیچاندن کلاس بهانه می‌کند.

آقای شهرداری! روز دانشجو شأن دیگری داشت؛ این روز، روز پاسداشت دانشجویانی است که با اینکه می‌دانستند ایستادگی مقابل سیاست‌های ضد‌مردمی پهلوی برایشان گران تمام می‌شود، پذیرای ذلت و سکوت نشدند، آنچه که به نظرشان حق بود را فریاد زدند و یک قدم از آن کوتاه نیامدند. روز دانشجو فرصتی است برای بازتاب هویت دانشجویی که به مهم‌ترین پرسش‌ها فکر می‌کند و سعی می‌کند برای آن‌ها راه‌حلی مبتنی بر علم و منطق پیدا کند. دانشجویی که نگاه و رویکرد علمی را درون جامعه گسترش می‌دهد و با اشاعه‌ی موضوعات مهم، حوزه‌ی تخصصی‌اش را بهبود می‌بخشد. البته تنها ذهن‌های مسئولین شهرداری و سازمان‌های حاکمیتی نیستند که تهی از تعریف چنین دانشجویی است؛ همه‌ی ما، حتی خود ما دانشجویان از هویت تاریخی دانشجوی ایرانی فاصله گرفتیم و وقتی می‌خواهیم توصیفش کنیم؛ دانشجو بودن را به این تصویرهای حداقلی تقلیل می‌دهیم یا بهتر بگوییم از دانشجو بودن تصویری جز این تصویرهای حداقلی در ذهن نداریم. می‌دانم، شاید همه‌ی شما که این متن را می‌خوانید، با تصویری که بنرهای شهرداری از «دانشجو» توصیف کردند تضادی نداشته باشید و از خودتان بپرسید: «اصلاً هویت دانشجو امروزی چشه و چه عیبی داره که دانشجو سرش به کار خودش باشه و درسش را بخونه و بره دنبال زندگی‌ش؟!» با شما عزیزان در مطلب دیگری گفت و گو می‌کنم (اگر دوست دارید درباره‌اش حرف بزنیم به آیدی که در انتهای نشریه درج شده پیام بدید.)؛ اما عجلتاً اگر قبول کنیم که «دانشجو» احتیاج به هویت بخشی دارد و قرار است در این مسیر گام برداریم، لازم است چند نکته را بدانیم:

یک. هویت‌بخشی و پاسداری از نهاد «دانشجو» تنها بر عهده‌ی خود دانشجویان است؛ نه این سازمان و آن نهاد سیاسی و حاکمیتی. تاریخ ثابت کرده است که نهادهای حاکمیتی بیشتر برای بهره‌برداری‌های سیاسی به نهاد دانشگاه و دانشجو رجوع می‌کنند؛ اگر هم حرکت مثبتی با همکاری این سازمان‌ها شکل گرفته است به دلیل توانایی تشخیص و راهبرد خود دانشجویان بوده و گر نه حضور جانب‌دارانه‌ی سیاسیون و تاثیر

می‌توانیم دست به دست هم دهیم و با کمک یکدیگر مسیرهای روشنگری و گفتگو را پیش ببریم. از این رو نشریه‌ی تسنیم از شما دعوت می‌کند تا در بخش‌های زیر به ما یاری دهید:

تیم تحریریه | طراحی | ویراستاری | مدیریت رسانه

برای ارتباط با نشریه به آی دی زیر در تلگرام پیام دهید:

@Tasnimshahed_Ad

در تشکل‌های دانشجویی را برای پیچاندن آن‌ها جز طعم تلخ «مورد سوءاستفاده قرار گرفتن»، چیزی برای دانشجو و دانشگاه به ارمغان نیاورده است.

دو. باید به این نکته فکر کنیم که اگر به یک دانشجوی حداقلی بودن، بسنده کنیم؛ چه ظرفیت‌های عظیمی که با تکیه بر نهاد «دانشجو» می‌تواند برای برون‌رفت از بحران‌ها، نجات بخش باشد؛ ضایع می‌شود. پیش‌تر، دانشجویان به واسطه‌ی درک درست هویت و جایگاه خود در تعیین بسیاری از مناسبات مهم روز تاثیر پررنگی داشتند اما امروز متأسفانه این نقش به واسطه‌ی بروز عوامل مختلف کم‌رنگ‌تر شده.

سه. بدانیم که این تغییر و تحول هویت «دانشجو» یک شبه اتفاق نیفتاده و هزاران حادثه‌ی تاریخی-اجتماعی پیچیده ما را به اینجا رسانده است که مشخص نیست ریشه‌هایشان کجاست، این تغییرات در چه نقطه از تاریخ دانشگاه‌های ما شروع شده و هزاران جزئیات نامشخص دیگر؛ اگر بخواهیم هویت دانشجو ترمیم کنیم، راهی نداریم به جز پاسخ دادن به این پرسش‌ها و مشخص کردن این جزئیات که از طریق هم‌اندیشی و گفت و گو و تعمق روی تاریخ هویتی «دانشجو» ممکن می‌شود.

زن در میان کوچه؛ مردش نشسته خانه زهره سادات ذوالفقاری

بهتره به فاطمیه از چه زاویه‌ای نگاه کنیم؟ در و دیوار؟ کوچه؟ خطبه خواندن حضرت در مسجد؟ شب به شب به در خانه‌ی اصحاب رفتن؟ لحظات آخر، وقتی صورت به صورت علی علیه‌السلام اشک می‌ریختند؟ شهادت پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله و وعده‌ی شهادت فاطمه سلام الله علیها؟ از نگاه امام حسن علیه‌السلام و سیدالشهدا، وقتی صورت بر کف پای مادر می‌گذاشتند؟ یا... از نگاهی که حضرت فاطمه سلام الله به علی علیه‌السلام داشتند؟ همان نگاهی که به شهادت رسید... فقط نگاه همسر به شوهرش نبود. نگاه خانم به مولایش بود. همان نگاهی که ایشان را پشت در برد و زهرایی که از نابینا رو می‌گرفت به مسجد کشاند تا خطبه بخواند، تا به در خانه‌ی اصحاب برود و به علی بگوید: «بگذار



من حرف بزنم، شاید حیا کنند.» چون دیگر پدر ما، پدر خاک، ابوتراب را بدنام کرده بودند، از او که مصداق آیه‌ی قرآن است رو برمی‌گرداندند و جواب سلامش را نمی‌دادند؛ حالا باید دختر پیغمبر بلند می‌شد تا از ایشان دفاع کند. تا بالاخره شاید حیا کنند. من می‌پرسم، آیا حیا کردند؟! آیا ما حیا می‌کنیم؟! داستان آن روزها من را یاد خودمان می‌اندازد، آن‌هایی که دست رد به سینه‌ی یکی یک دانه‌ی خدا زدند، بعضاً اشک هم می‌ریختند، همانطور که ما می‌ریزیم.

استاد ما می‌گفت اشک نشانه‌ی هشدار است. وقتی به یاد امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کنی، دستت را روی زنگ اعلام حریق فشار می‌دهی، نه چون لزوماً حالا، زندگی‌مان آتش گرفته؛ زندگی ما ۱۴۰۰ سال پیش یکبار بدجور آتش گرفت، امروز با هر هیئت مانور آمادگی قبل از آتش سوزی می‌دهیم، گریه می‌کنیم تا بگوییم نکند ما هم اهل کوفه شویم یا شاید باشیم. از نگاه حرف می‌زدیم، اول، بحث زاویه دید بود اما دیدم شهادت حضرت بخاطر زاویه‌ی نگاه ابی طالب علیه‌السلام جا می‌شد. همان مردی که بعد از غم پیغمبر، ظلم مردم، ظلم مردم و ظلم مردم، حالا کم کم باید سیاه‌پوش فاطمه‌اش می‌شد؛ بخاطر ظلم مردم. می‌دانست. نه؟! حتی قبل از اینکه خبر به گوشش برسد و در مسیر مسجد به خانه زمین بخورد می‌دانست که زهره سلام الله را هم از او گرفتند؟! اتاوان دفاع از ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در میان مسلمین، جان زهره بود. چه کسی می‌داند این جان، این جان جانانچه جایگاهی دارد؟ که از قول جبرئیل علیه‌السلام پنج تن آل عبا اینطور معرفی می‌شوند: «هُم فَاطِمَةُ وَآبُوهَا وَبَعْطُلُهَا وَبُتُوهَا» آن‌ها فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و پسران فاطمه هستند. چه کسی را شهید کردید؟! به چه گناهی شهید کردید؟! به چه حقی شهید کردید؟! زهره، سوره‌ی کوثر را؟! به گناه دفاع از حق ولی خدا؟! به حق اصحاب پیغمبر بودن؟! زاویه‌ی نگاه مادر، همه‌ی زوایا را در بر می‌گیرد، چون بلند که شدند، می‌دانستند ماجرای که رقم خواهد خورد، روضه می‌شود و علی علیه‌السلام را غسل می‌دهد.

حالا علی تنهاست و در این شب سرد، کنار این قبر تازه و مثل همیشه غریب به پیغمبر صل الله وآله رو می‌کنند که «امانتی که به من سپردید، بازگردانده شد.»